

ORIENTAL STUDIES TRIPOS Part I

Middle Eastern and Islamic Studies

Friday 30 May 2008 09.00 – 12.00

IS.6 PERSIAN LITERARY TEXTS

*Candidates should attempt **all** questions.*

*Write your number **not** your name on the cover sheet of **each** Section booklet.*

STATIONERY REQUIREMENTS

20 Page Answer Book x 1

Rough Work Pad

**You may not start to read the questions
printed on the subsequent pages of this
question paper until instructed that you may
do so by the Invigilator.**

SECTION A

Translate the following four passages into ENGLISH. Each translation carries 20 marks.

I. Unseen passage:

مست شدن پات باعث بدبختی او شد ، چون صاحبش نمی-
 گذاشت که پات از خانه بیرون برود و دنبال سگهای ماده بیفتد.
 از قضا یکروز پائیز صاحبش با دو نفر دیگر که پات آنها را
 میشناخت و اغلب بخانه شان آمده بودند ، در اتومبیل نشستند و
 پات را صدا زدند و در اتومبیل پهلوی خودشان نشاندند . پات
 چندین بار با صاحبش بوسیلهٔ اتومبیل مسافرت کرده بود ، ولی
 درین روز او مست بود و شور و اضطراب مخصوصی داشت . بعد
 از چند ساعت راه در همین میدان پیاده شدند . صاحبش با آن
 دو نفر دیگر از همین کوچهٔ کنار برج گذشتند ولی اتفاقاً بوی
 سگ ماده‌ای ، آثار بوی مخصوص همجنسی که پات جستجو میکرد
 او را یکمرتبه دیوانه کرد . بفاصله‌های مختلف بو کشید و بالاخره
 از راه آب باغی وارد باغ شد -
 نزدیک غروب دو مرتبه صدای صاحبش که میگفت :
 « پات .. پات ! .. » بگوشش رسید . آیا حقیقتاً صدای او بود و
 یا انعکاس صدای او در گوشش پیچیده بود ؟

2. Unseen passage

وروز یکشنبه غره جمادی الاولی امیر ازساری برفت تا آمل رود و این راهها که آمدیم و دیگر که رفتیم سخت تنگ بود چنانکه دو سه سوار بیش ممکن نشد که بدان راه برفتی و از چپ و راست همه بیشه بود هموار تا کوه، و آبهای روان چنانکه پیل را گذارده بودی. و درین راه پلی آمد چوین بزرگ و رودی سخت بوالعجب و نادر چون کهانی خماخم، و سخت رنج رسید لشکر را تا از آن پل بگذشت و آب رود سخت بزرگ نه اما زمینش چنان بود که هر ستوری که بروی برفتی فروشدی تا گردن و حصانت آن زمین این است، اینجا فرود آمدند که سر راه شهر بود و گیاه خرد و بزرگ بود که ساحت بسیار داشت چنانکه لشکری بزرگ فرو توانستی آمد. و از نزدیک ناصر علی و مقدمان آمل و رعایا سه رسول رسید و باز نمودند که پسر منوچهر و با کالیجار و شهر آگیم و دیگران چون خبر آمدن سلطان سوی آمل شنیدند بتعجیل سوی نائل و کجور و رویان رفتند بر آن جمله که بناتل که آنجا مضایق است با لشکر منصور دستی بزنند، اگر مقام توانند کرد عقبه کلار را گذاره کنند که مخف اند و بگیلان گریزند، و بنده ناصر و دیگر مقدمان و رعایا بندگان سلطانتد و مقام کردند تا فرمان برچه جمله باشد. جواب داد که خراج آمل بخشیده شد و رعایا را برجای بیاید بود که با ایشان شغل نیست و غرض بدست آوردن گریختگان است. و رسولان برین جمله باز گشتند.

